شهرآرا
SHAHRARANEWS.IR
اشنبه
سال هفدهم
۵ بهمن ۱۴۰۴
۵ شعبان ۱۴۴۷
شماره ۴۶۸۳
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
روزنامه
فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز
شهرداری مشهد
مدیرمسئول
سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر
سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی
۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر
۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک
۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۴۳:۵۱	غروب آفتاب ۱۶:۵۰:۰۹	اذان مغرب ۱۷:۰۹:۴۴	
نیمه شب شرعی ۲۳:۰۰:۰۳	اذان صبح فردا ۰۵:۰۹:۵۶	طلوع آفتاب فردا ۰۶:۳۷:۳۲	

طرح روز

امام سجاد(ع):

کریم به بخشش خود می بالد و فرومایه به دارایی اش می نازد.

بحار الأنوار: ۶۷ / ۲۹۳ / ۱۵

کوچه

ضرورت بازخوانی «دعای مرزداران» در حق «امنیت بانان»

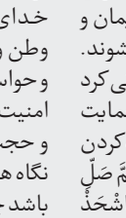

غلامرضا نبی اسدی
روزنامه نگار

جغرافیا هم گاه تحت تأثیر حوادث قرار می‌گیرد تاریخ هم با جغرافیا به معنا یابی تازه می رسد. از این منظر است که می‌گوییم مرزداران امروز فقط در مرزها نیستند. مرزِ امروز همه جغرافیای وطن است. وقتی دشمن تا درون خانه را ریل‌گذاری کرده است، همه جا مرز است و همه آن هایی که از حدود وطن و ثغور آرامش و تمامیت جانی و ایمانی مردم دفاع می‌کنند مرزدارند و مشمول دعای امام سجاد(ع). دعایی که این روزها باید فراوان خواند. هم به خاطر میلاد مسعود امام زین العابدین(ع) و هم اینکه قومی شمروار به مملکت سید الشهدا(ع) تاخته و منبر و محراب را سوزانده اند. حرف امروز، همان است که سید الساجدین(ع) ۱۴۰۰ سال پیش به دعا راهی آسمان فرمود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ حَصِّنْ ثُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِكَ، وَ أَيِّدْ حُمَاتَهَا بِقُوَّتِكَ، وَ أَسْبِغْ عَطَايَاهُمْ مِنْ جِدَتِكَ؛ خدایا بر محمّد و آلش درود فرست و به عزّتت مرزهای مسلمانان را محکم و استوار کن و به نیرویت نگهبانان مرزها را توانایی بخش و عطایای آن ها را به توانگری ات کامل و سرشار کن.»

مرزها اگر لرزان باشد هم جان نگران است و هم ایمان در خطر. در پناه توان مرزداران است که جان و جهان و ایمان و قرآن هم افزای سعادت دو دنیا می شوند. باید مدافعان وطن را به دعا پشتیبانی کرد و به همراهی پشت گرم نمود و با حمایت توانگر کرد تا دستشان توانا و در کوتاه کردن دست متجاوزان قوی تر شود؛ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ كَثِّرْ عِدَّتَهُمْ، وَ اشْحَذْ أَسْلِحَتَهُمْ، وَ احْرُسْ حَوْزَتَهُمْ، وَ امْنَعْ حَوْمَتَهُمْ، وَأَلِّفْ جَمْعَهُمْ، وَدَبِّرْ أُمُورَهُمْ، وَوَاتِرْ بَيْنَ مِيَرِهِمْ، وَ تَوَحَّدْ بِكِفَايَةِ مُؤَنِهِمْ، وَاعْضُدْهُمْ بِالنَّصْرِ، وَأَعِنْهُمْ بِالصَّبْرِ، وَ الْطُفْ لَهُمْ فِي الْمَكَرِ، خدایا بر محمّد و آلش درود فرست و تعدادشان را بیفزا و سلاحشان را تیز و برّان کن و اطراف و جوانبشان را محکم و نفوذناپذیر کن و جمعشان را به هم پیوند بده و کارشان را رو به راه کن و آذوقه آن ها را پی دربی برسان و سختی هایشان را به تنهایی کارساز باش و به یاری خود نیرومندشان کن و به شکیبایی مددشان بده و آن ها را در چاره جویی، دقّت نظر عنایت کن.» با همراهی قوای امنیتی و نظامی است که جامعه به نظمی شایسته و بایسته می رسد. با دانایی و سواد همه جانبه و قدرت تحلیل است که توان مقابله شان دوچندان می شود؛ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ عَرِّفْهُمْ مَا يَجْهَلُونَ، وَ عَلِّمْهُمْ مَالَا يَعْلَمُونَ، وَبَصِّرْهُمْ مَالَا يُبْصِرُونَ؛ خدایا بر محمّد و آل محمّد درود فرست و آنچه را به آن، جاهل اند به آن ها بشناسان و آنچه را نمی دانند، به آنان بیاموز و آنچه را بینش ندارند، نسبت به آن بینا و آگاهشان کن.» که بینایی اینان، چشم دشمن را کور می‌کند. باری، دعای مرزداران دعای روز است، برای امروز است بخوانیم تا به برکت میلاد حضرت سجاد(ع) و استجابت خدای حکیم حال مرز و مرزدار، احوال وطن و هم وطن به و بهتر شود. بخوانیم و حواسمان باشد که مرزبان و امنیت ساز و امنیت بان حرمت غنی شده به دعای امام و حجت خدا دارد. این اقتضا می کند که نگاه ها و رفتارها در رویارویی با او محترم باشد چنان که او با جان می کوشد تا جهان و جانمان هر روز محترم تر شود. چنین باد، ان شاءا...

روایت روز

به ضخامت یک مو

مرتضی درخشان
نویسنده و روزنامه نگار

«سه بار بلند شد و نشست و روی پایش کوبید! یزید، پسر معاویه که خودش فرزند هند و ابوسفیان بود را می‌گویم، باورش نمی شد کسی که روبه رویش نشسته علی بن الحسین(ع) است! او تصور می‌کرد که علی بن الحسین(ع) را در کربلا به شهادت رسانده و از دودمان علی(ع) دیگر مردی باقی نمانده است.» این روایت رامحمد سهرابی برایم تعریف کرد. احتمالا او را با اشعار بی نظیرش می شناسید. بسیار اهل مطالعه است، زیاد توی منابع جست وجو می‌کند و همیشه تلاش می‌کند روایت های معتبر را به شعر تبدیل کند. تازه از سوریه برگشته بودم و از شهر دمشق و مسجد اموی که خطبه های حضرت زینب کبری(س) و امام سجاد(ع) در همان بنا قرائت شده برای محمد سهرابی خاطره می‌گفتم. او آنجا این روایت را گفت و انگار نوری پشت پلک هایم روشن شد. منبعش را هم گفت، اما به خاطر ندارم. واقعیت این است که ابوسفیان و هند و معاویه و سپس یزید، برای ریشه‌کن کردن اسلام تمام برنامه را پیش رفتند، از شرعیات و احکام چیزی در دربار باقی نمانده بود و همین‌که حکومت اسلامی از دربار اداره می شد خودش نشانه از بین رفتن سیره رسول خدا(ص) بود. آن ها امام شیعیان را به شهادت رسانده بودند و چندوقت بعد هم به مسجدالحرام و خانه خدا حمله کردند، اما اینجایش را نخوانده بودند که علی بن الحسین(ع) از بین هزاران هزار شمشیر به سلامت عبور کنند. «مو» گاهی طنابی به مو می رسد ولی پاره نمی شود، سقوط نمی‌کند و آنچه به نظر از هم پاشیده دوباره جمع می شود، گاهی آدم باورش نمی شود مشکلی که گرفتار آن است چطور حل می شود، اما خدا یک معجزه کوچکی از آستینش بیرون می آورد و ورق را بر می‌گرداند. مثل همین نویسنده های رمان، می گویند نویسنده های شجاع و ماهر آن هایی هستند که گره روی گره می زنند و داستان هایشان را این قدر به مو می رسانند که مخاطب فکر کند تمام شده، ولی از آنجاکه خدای متن خودشان هستند گره را یک جوری باز می‌کنند که آدم شوکه می ماند و کدام نویسنده بزرگ‌تر از خداوند است که داستان ها را تا مو برساند و دوباره نجات دهد؟ من متخصص دین نیستم، متوجه خیلی چیزها نمی شوم، اما امام سجاد(ع) توی سر من جایگاه متفاوتی دارند و همان راه باریک خداوند متعال برای زنده نگه داشتن اسلام هستند. ایشان برای من یک نشانه امید هستند. این روزها وقتی می ترسم، وقتی نگران می شوم، وقتی اوضاع خیلی به هم می ریزد، به این فکر می‌کنم که اوضاع هرقدر هم خراب و راه هرقدر هم باریک بشود، باز هم خداوند است که این داستان را می نویسد، خداوندی که تمام جمعیت اربعین این سال ها را که می بینید از همان راه باریک هزار و چهارصد سال پیش عبور داده است.

روز واقعه

جای خالی یک کتیبه سبز

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

توی کاربرگ آخر هفته دخترک، زیر قسمت «فضائل اخلاقی» نوشته است: «امام حسین(ع) در کجا دفن شده‌اند؟ کربلا.» می خواهند این آخر هفته را اختصاص بدهند به حسین‌شناسی برای دختربچه های پنج ساله. توی کلاسشان نیستم. خبر ندارم از گذر کدام شعروترانه وقصه، دستشان را می‌گیرند می‌کشانند تا کربلا. اما تا امروز، پررنگ‌ترین تصویر از امام حسین(ع) توی سر دخترک، روضه های بسیار بوده. روضه هایی که برایش زیباترین پیراهن های مشکی را می‌پوشیده و از راه نرسیده می دویده سمت اتاق بچه ها و با کلی هم بازی غریبه و آشنا، تا سلام آخر آقای روضه خوان بازی می‌کرده است. برای او، کربلا همان جایی است که پارسال، خاله ملیحه دخترش را گذاشت خانه ما و برای یک هفته رفت کربلا و دخترخاله ها تمام آن هفت روز را با هم بازی کردند و خوش گذراندند و خاطره ساختند. حسین(ع) برایش همان کسی است که آدم بزرگ ها را دور هم جمع می‌کند و او را به دنیای بازی می‌کشاند. جایی که خبری از تذکر بزرگ‌ترها نیست. تازه اغلب، خوراکی های خوشمزه‌ای هم نصیبش می شود. دخترک، آخرین روز از ماه محرم به دنیا آمد. از همان لحظه اولی که بغل گرفته بودمش، توی دلم آرزو داشتم یک روزی، حوالی همین روزها، دستش را بگیرم ببرم کربلا. ببرم بین‌الحرمین را نشانش بدهم. بگذارم توی آن خیابان نخل آمیزِ سحرآلود، تا هرقدر دلش می خواهد بدود و بازی کند و هوای بهشتی‌اش را نفس بکشد. به خیالم سالی یک بار می‌شد برویم کربلا. بعد توی حرم امام حسین(ع)، از توی آن قاب معروف بالای سقف صحن، پرچم سرخش را نشان بدهم و با هم رد ریسه های نور را بگیریم تا روی فرش هایی که حالا می‌گویند آبی شده، من که ندیده‌ام. از خیلی قبل‌تر از آنکه فرش هایش را عوض کنند، دیگر قسمتم نشد. دروغ چرا؟ هزینه کاروان های زیارتی شانه به شانه نرخ ارز، آن‌قدر بالا رفت که دیگر دستم به آن نرسید. حالا نمی‌دانم از دل جشن کوچک کلاس پیش دبستانی‌اش می‌تواند دلش را روانه کربلا کند پیش امام حسین(ع) و حضرت عباس(ع)؟ می‌تواند تصور کند آن خیابانِ بی‌شبیه، تا چه اندازه دلگشاست؟ او تا بوده، نام سرخ حسین(ع) را روی کتیبه های سیاه محرم دیده است و هیچ‌وقت برای حسین(ع)، از پیراهن های چین‌دار روشنش نپوشیده است. ما آن‌قدر غرق عزای حسین(ع) بوده‌ایم که انصافا بیرق های سبز میلادش، توی گنجه خانه هیچ‌کدام‌مان پیدا نمی‌شود. سوم و چهارم شعبان را اغلب توی جشن های تکراری شبکه های سیما دیده‌ایم و کمتر کسی، به رسم محرم، یک ایستگاه کوچک شیرینی و شربت جلوی خانه‌اش علم می‌کند. انگار کسی دستش نمی‌رود برای حسین(ع) کِل بکشد، اما اگر سوم شعبان نبود، دیگر دهمین روز از ماه محرم هم یک روزی بود مثل باقی روزهای تقویم. دلم می خواهد حالا که زورم به هزینه های گزاف کاروان های زیارتی نمی‌رسد، دست‌کم یکی از زیباترین پیراهن های دخترک را تنش کنم، دستش را بگیرم ببرم توی شهر بچرخانم. شاید تصویر او از آقا امام حسین(ع) و حضرت عباس(ع)، بالاخره با کتیبه های سبز و چراغ های روشن چشمک زن، رنگ وروی دیگری گرفت.

روایت

فعلا خداحافظ آقا

فاطمه استاد| حسین چقدر با من غریبه ای! یا که من با شما غریبه ام؟ کدامش درست است؟ می بینی در حد جواب همین سؤال هم معرفت ندارم! این درست که دلم برای آمدن به حرمت نمی‌تپد، ولی با همین زبان سرم مدت هاست گفته‌ام که دعوت کن. شما ولی سخت می‌گیری آقا، فقط یکی را می طلبی که با دلش تو را آرزو کند، حتی اگر خودش هم آن را نشنود! دل را به دست‌گرفتن زور زیادی می خواهد. معلوم است منی که سرم به کشمکش خودم و آدم ها گرم است، به شنفتن ها و خشم گرفتن ها، به حریص بودن ها و غم وغصه های روزمره و به کینه ورزی ها، دلم ظرف دوست داشتن چون شمایی نمی شود. قد و قواره من کجا و حجم عشق شما کجا؟ من خیلی هنر کنم وقتی کارم جایی گیر کند، دلم شما را طلب کند، یک مطالبه معامله‌گرانه. من اعتراف می‌کنم به ناخالصی این دوست داشتن و مهرورزیدن. آمدم بگویم «ولی شما بزرگی کن»، اما زبانم را بند آوردم. چرا شما همیشه بزرگ کنی امام حسین؟ چرا خود سوءاستفاده‌گرم را همیشه می آورم وسط؟ من می روم پی کارم. اگر عرضه ای بود با زبان دلم می آیم وگرنه هنوزاهنوز با خاطره همان یک بارآمدن به حرمت سرمی‌کنم. من خودم را این طور مجازات می‌کنم، خودپر از توقعم را. اصلا من با این خود پرنقشم بیایم آنجاکه چه بشود؟ که پایم آنجا باشد و ذهنم به کار همیشگی اش! من این را نمی خواهم. فعلا خداحافظ آقا.

اول شخص

آواکاو زبان فارسی

یادی از تقی وحیدیان کامیار، پژوهشگر، ادیب و زبان شناس اهل مشهد هم‌زمان با سالروز درگذشتش

مریم شیعه| چهارم بهمن ۱۳۱۳ به دنیا می آید و حوالی باغ نادری قد می‌کشد. محله ای قدیمی و صمیمی که هر روز، صبحش را با رفت وآمد اهالی از نخستین لحظات طلوع شروع می‌کند و بازار سلام و احوال پرسی اش هیچ وقت خالی نمی ماند. او بعدها عمرش را صرف فهمیدن همین حرف ها می‌کند و زندگی اش را به قرار گرفتن واژه ها کنار یکدیگر و معانی مختلف جمله گره می زند. دوره متوسطه را که تمام می‌کند، فکر و ذکر خانواده رهایش نمی‌کند. او نه فقط دغدغه خودش را، بلکه دغدغه معاش خانواده را هم دارد و ترجیح می دهد به جای علاقه، سراغ یک کار مطمئن برود. راهی هنرستان صنعتی می شود. سه سال تمام با ابزار و دستگاه سروکله می زند، فن می‌آموزد و با این حال برایش کافی نیست. روزهایی که در خلوت به آینده فکر می‌کند، جایی برای این ابزارها و دستگاه های صنعتی نمی بیند. او عاشق بوی کتاب های نو و صدای ورق زدنشان است. برایش سخت است اما هنرستان صنعتی را رها می‌کند و این بار به جای کار مطمئن، به سراغ علاقه اش می‌رود. وقتی دیپلم ادبی می‌گیرد، معلم می شود. هنوز تازه به سن جوانی رسیده است که ساعت ها کنار تخته می ایستد و به چهره مشتاق کودکانی چشم می دوزد که در چشم به هم‌زدنی به سن و سال او می رسند و به آدم هایی نیاز دارند که راه و چاه را نشانشان دهند. سال ۱۳۳۶ در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مشهد پذیرفته می شود. در دانشگاه، دنبال روش می‌گردد، دنبال چارچوب های تازه. پایان نامه کارشناسی اش را درباره هنر داستان های جانوران و پرندگان می نویسد و چکیده این پژوهش در روزنامه «آفتاب شرق» چاپ می شود. قابل ستایش است! از همان ابتدا پژوهش های تخصصی اش را به میدان عمومی می‌آورد و اجازه نمی دهد در کلاسورهای قطور و کنج کتابخانه، باقی بماند. هم‌زمان در روزنامه «خراسان» سراغ تذکره شاعران مشهد می رود و نام ها را ثبت می‌کند، مثل کسی که می خواهد حافظه ادبی یک شهر را مرتب کند. چهار سال، خودخوان روی دستور زبان گفتاری و حرف مردم کوچه و بازار کار می‌کند و نتیجه اش کتابی می شود که بعدتر با عنوان «دستور زبان عامیانه فارسی» باز در دست عموم قرار می‌گیرد.

نظام بخش بی نظمی گفتار

در مقطع کارشناسی ارشد مسیرش به دانشگاه تهران می افتد، زبان شناسی را ادامه می دهد. مقالات متعددی در این زمینه به چاپ می رساند و در این سال ها، توجه ویژه ای به تکیه و آوا در زبان فارسی دارد. برای دکتری روی «نوای گفتار» کار می‌کند، حوزه ای که آن روزها برای بسیاری هنوز موضوعی حاشیه ای و کم اهمیت بود. اما برای او متن زندگی زبان محسوب می‌شود. مدتی هم در فرهنگستان زبان به پژوهش دستور زبان می پردازد. سال ۱۳۵۲ به عنوان مدرس وارد دانشگاه جندی شاپور می شود و سال ها همان جا می ماند و استاد تمام می شود. اواخر دهه ۶۰ خورشیدی به دانشگاه فردوسی مشهد منتقل می شود. بازگشت به شهری که از آن شروع کرده بود، اما این بار با کوله باری از دانش و تجربه. از همان سال های نخست کار «دستور فارسی با روش نو» را منتشر می‌کند و بعدتر در حوزه‌ای که بسیاری آن را صرفا ذوقی می دانند، وزن و قافیه، سراغ صورت بندی روشمند می رود. نگاهش این است که شعر هم مثل هر پدیده زبانی، الگو دارد و می شود آن را دقیق آموزش داد. همکاری اش با نظام کتاب های درسی، حوزه زبان شناسی را متحول می‌کند. او فقط درس نمی دهد، نسل تربیت می‌کند و این تربیت از جنس عادت دادن چشم و گوش به دقت است. باور دارد که قواعد را باید از گفتار مردم بیرون کشید، یعنی زبان را نه با تقلید، نه با تعارف، بلکه با مشاهده می شود فهمید. همین نگاه است که باعث می شود آثارش میان ادیب ها و زبان شناس ها خوانده شود، چون پل می زند بین زیبایی شناسی متن و سازوکار زبان.

آثار ماندگار یک استاد

«تقی وحیدیان کامیار» در سال هایی که با تدریس و پژوهش پیش برد، مجموعه ای از کارهای مرجع و آموزشی برجا گذاشت که هر کدام گرهی از کار مطالعه فارسی باز کردند. «دستور زبان عامیانه فارسی» و «دستور فارسی با روش نو» در همان دهه ۴۰ منتشر شد و بعد، کتاب ها و پژوهش هایش در زمینه وزن، قافیه، بدیع و دستور ادامه پیدا کرد. «وزن و قافیه شعر فارسی» از آثار شناخته شده اوست. کنارش فرهنگ هایی مثل «فرهنگ قافیه» و «فرهنگ اوزان شعر فارسی» قرار می‌گیرند که نشان می دهند او به جای توصیف های کلی، دنبال طبقه بندی و ابزار رجوع است. در حوزه بلاغت هم «بدیع از دیدگاه زیبایی شناسی» را نوشت و در دستور زبان فارسی نیز کار تألیفی و آموزشی اش ادامه یافت. ده ها کتاب و مقاله از او به جا ماند و سال های متمادی عمرش صرف آموزش و پژوهش شد. او سرانجام در چهارم بهمن ۱۳۹۶، همان روزی که سالروز تولدش بود، در هشتاد و سه سالگی درگذشت. پنجم بهمن ماه همان سال، پیکرش در مشهد تشییع و در آرامگاه خواجه ربیع به خاک سپرده شد.